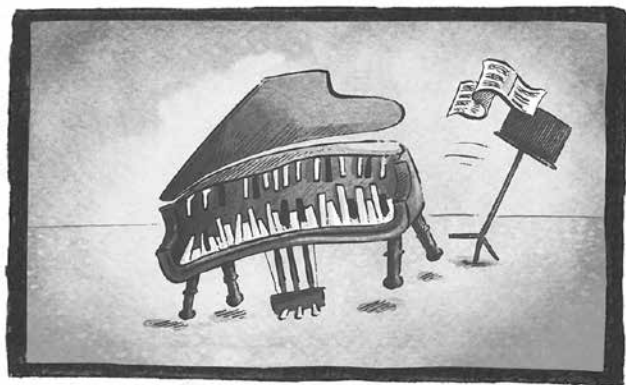


ژمارنو جوان
ترسناک - طنز

به نام خدا

مدارالیهی و حاشی



نبرد با ربات خبیث

جک شابر • ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان

مدرسه‌ی وحشت

نبرد با ربات خبیث

جک شابر

ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی

لیتوگرافی: گلپا ● کد: ۹۸/۸۴۸

چاپ اول: ۱۳۹۸ ● تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۸۸-۸

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۸۹-۵

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.



سرشناسه: چاپرت، جک Chabert, Jack

عنوان و نام پدیدآور: نبرد با ربات خبیث / جک شابر؛ ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان.

مشخصات نشر: تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر.

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص: مصور: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

فروست: مدرسه‌ی وحشت: ۶.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۸۹-۵ دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۸۸-۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Sam battles the machine. ۲۰۱۷.

موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۱ م.

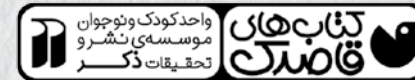
موضوع: Young adult fiction, American -- ۲۱st century

شناسه افزوده: میرزائیان، امیرحسین، ۱۳۶۴ - مترجم

رده بندی کنگره: PS۳۶۶/۱۳۹۸/۲ن الف/۵

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶ج

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۹۸۳۶۲



دفتر و نمایشگاه مرکزی:

تهران: خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ۲۰، طبقه اول غربی

تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) ● تلفکس: ۶۶۴۸۲۶۳

کد پستی: ۱۳۱۵۸۵۳۴۹۳ ● سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۶۳

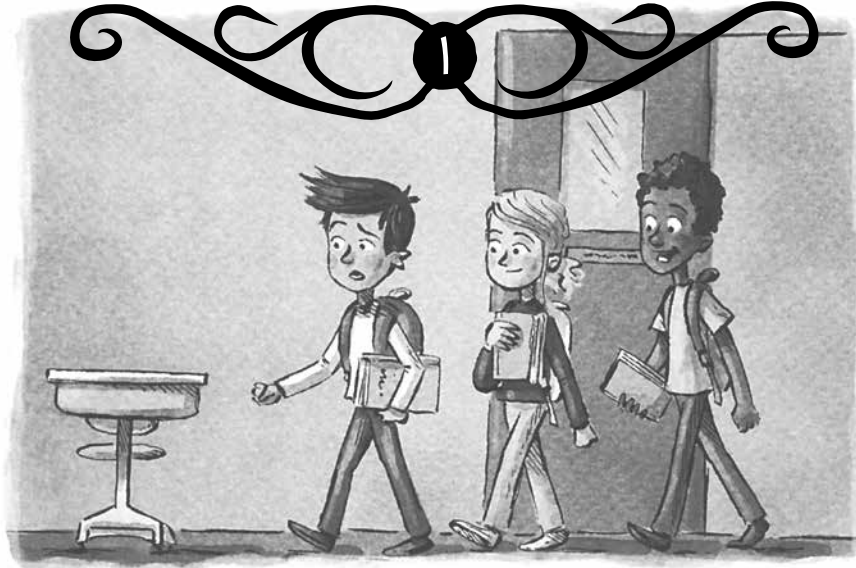
www.zekr.co ● Email: zekr_publishery@yahoo.com



فهرست

- ۱: معلم جدید عجیب. ۵
- ۲: یک عضو دیگر از خاندان بیم؟ ۱۰
- ۳: رفتار ناهنجار. ۱۵
- ۴: اسرار کلاس موسیقی. ۱۹
- ۵: کشف شگفت‌انگیز. ۲۵
- ۶: تعقیب. ۳۰
- ۷: خانه‌ی اورسون بیم. ۳۷
- ۸: رو در روی جاسپر بیم. ۴۱
- ۹: دستگاه اسرارآمیز. ۴۶
- ۱۰: یک نقشه‌ی جدید. ۵۳
- ۱۱: خطری که از بیخ گوشمان گذشت! ۵۸
- ۱۲: دستگاه را روشن می‌کنیم! ۶۴
- ۱۳: اورسون بیم سخن می‌گوید! ۷۰
- ۱۴: اورسون بیم غول آسا. ۷۷
- ۱۵: پاک‌کن‌ها و رنگ‌ها. ۸۲
- ۱۶: شکست اورسون بیم؟ ۸۸

معلم جدید عجیب



سم گریوز پرسید: «پس خانم گرینگر کجاست؟»
 صبح روز شنبه بود و سم به همراه بهترین دوستانش،
 آنتونیو و لوسی، داشتند وارد کلاسشان می‌شدند. آن‌ها
 کلاس سوم بودند و معلمشان خانم گرینگر بود.
 آنتونیو گفت: «شوخی‌ات گرفته، سم؟ چطور یادت
 رفته؟ من مدت‌ها منتظر این روز بودم!»
 سم پرسید: «منتظر چه روزی؟»
 لوسی با هیجان گفت: «خانم گرینگر مرخصی گرفته. او
 قبلاً گفته بود به مسافرت می‌رود. تمام روزهای این هفته

هیس!

این اخبار فوق محرمانه است:

جک شاپر نام هنری مکس پرایه است.
 مکس از یک اسم من درآوردی برای نوشتن
 کتاب‌هایش استفاده می‌کند تا نکند اورسون
 بیم به سراغ او هم بیاید! مکس هم در دوران
 کودکی مبصر کربدور دبستان جاشوا ایتان در شهر
 ری‌دینگ ایالت ماساچوست بود. اما امروز، مکس در
 یک آپارتمان قدیمی عجیب و غریب در شهر نیویورک
 زندگی می‌کند. او روزهایش را با داستان‌نویسی، بازی‌های
 کامپیوتری و خواندن داستان‌های کمیک‌استریپ
 می‌گذراند. اما شب‌ها در آپارتمان‌ش می‌گردد تا اگر
 خانه‌اش زنده شد، آماده‌ی مبارزه باشد!



سم ریکس، تصویرگر این کتاب، در
 کودکی به یک مدرسه‌ی تسخیرشده می‌رفت
 اما هیچ‌وقت نتوانست مبصر کربدور بشود.
 تا جایی که سم می‌داند، مدرسه‌اش هیچ‌وقت
 سعی نکرده او را بخورد. سم با مدرک کارشناسی
 ارشد در رشته‌ی طراحی از دانشگاه بالتیمور
 فارغ‌التحصیل شده است. او روزها را به نقاشی
 در خانه‌اش (که خوشبختانه گوشتخوار نیست)
 می‌گذراند و شب‌ها برای چهار فرزندش داستان‌های
 عجیب و غریب می‌خواند.

کریدور انتخاب کرده بود. او حقیقت ترسناکی را درباره‌ی دبستان بیم به سم گفته بود: این مدرسه زنده بود! دبستان بیم یک هیولای زنده بود و این راز را فقط آقای نکوبی، سم، آنتونیو و لوسی می‌دانستند. از وقتی که آقای نکوبی این حقیقت را به سم و دوستانش گفته بود، آن‌ها رنگ آرامش را در مدرسه ندیده بودند.

سم از دوستانش پرسید: «فکر می‌کنید معلم جایگزین کی باشد؟»



لوسی در حالی که به در کلاس اشاره می‌کرد، گفت:

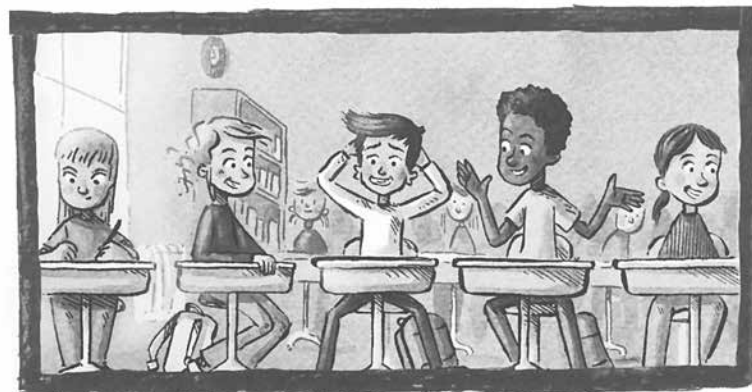
«الان می‌فهمیم.»

مدیر دبستان، آقای وینیک، وارد کلاس شد. او قد بلند و تنومند بود و عینک ته‌استکانی سیاهی می‌زد. مدیر

یک معلم جایگزین به جای او سر کلاس می‌آید.»

سم کاملاً این موضوع را فراموش کرده بود. او با خوشحالی سر جایش نشست. ذوق و شوق او را فقط کسی درک می‌کند که مدرسه برود. روزی که معلم همیشگی سر کلاس نیاید و به جایش یک معلم جایگزین بفرستند، فوق‌العاده است. چه برسد به اینکه معلم جایگزین یک هفته بماند!

آنتونیو گفت: «مطمئنم او اصلاً به ما کار کلاسی نمی‌دهد.»

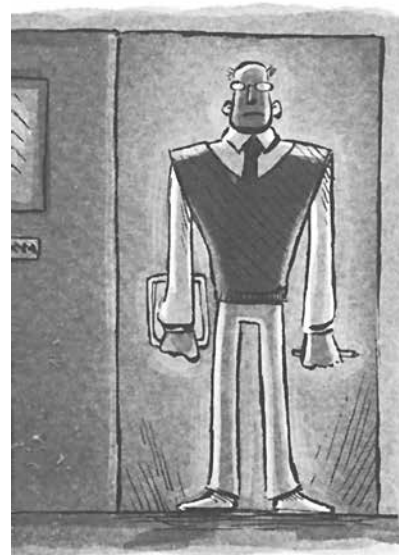
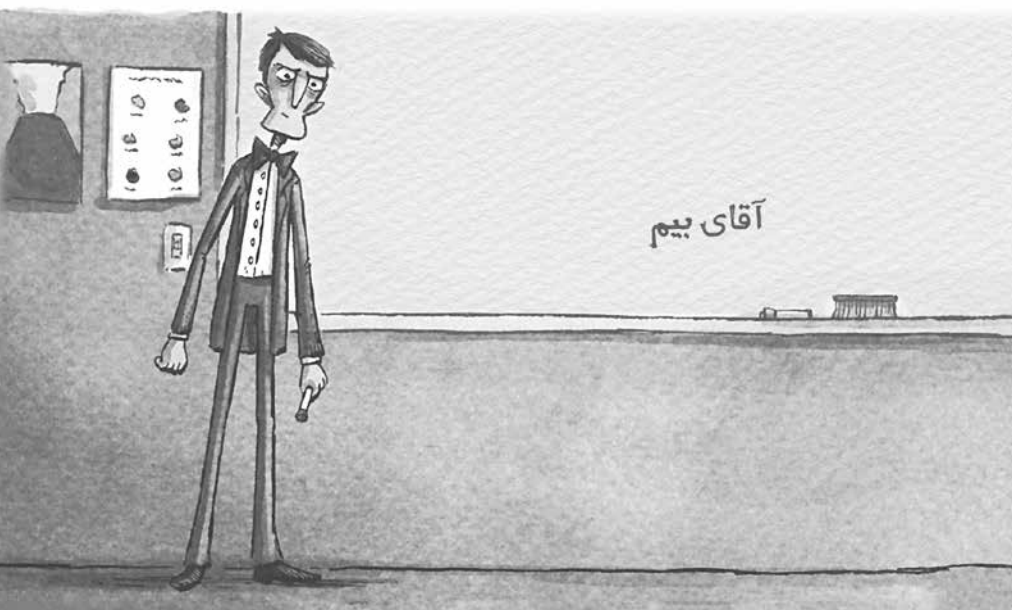


سم لبخندی زد. یک هفته بدون کار و تکلیف کلاسی آرامش‌بخش بود. سم و دوستانش هم حسابی به یک هفته آرامش احتیاج داشتند...

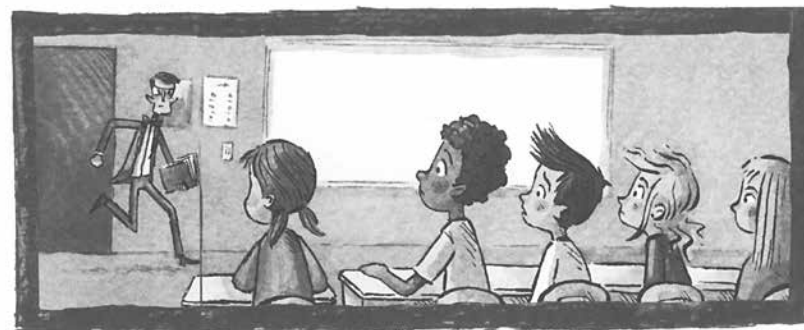
آقای نکوبی، سرایدار پیر مدرسه، سم را به عنوان مبصر

معلم جایگزین با حرکت ناگهانی دیگری دوید تا پای تخته‌ی وایت‌برد برسد. پایش به صندلی‌ای گیر کرد و نزدیک بود زمین بخورد. یکی از بچه‌های کلاس آهسته‌خندید. بعد معلم شروع به نوشتن اسمش روی تخته کرد. لوسی به سم گفت: «چرا این‌طوری لباس پوشیده؟» آنتونیو در حالی که نخودی می‌خندید گفت: «لباس‌هایش شبیه جد بزرگ من است!»

اما یک ثانیه بعد، خنده‌ی سه دوست بند آمد. معلم اسمش را روی تخته نوشته بود و به دانش‌آموزان نگاه می‌کرد. وقتی سم اسم معلم را خواند، احساس کرد ستون فقراتش یخ می‌بندد. دست‌هایش لرزید و سرش گیج رفت. سم حسابی وحشت کرده بود. اسم معلم جایگزین آقای بیم بود.



گفت: «توجه کنید، همان‌طور که می‌دانید این هفته یک معلم جدید به جای خانم گرینکر سر کلاستان می‌آید. لطفاً با او هم مثل خانم گرینکر با ادب و احترام رفتار کنید.» به محض اینکه آقای وینیک از کلاس بیرون رفت، معلم جایگزین داخل کلاس پرید. تمام حرکات او سریع، کوتاه و ناگهانی بودند. او هم قهقهه می‌زد، اما آن قدر لاغر و استخوانی بود که انگار می‌شد مثل پارچه‌ی نازکی از این طرف آن طرفش را هم دید. سم به این فکر افتاد که قیافه‌ی معلم چقدر آشناست، اما او درست نمی‌دانست چرا معلم برایش آشنا به نظر می‌آید.





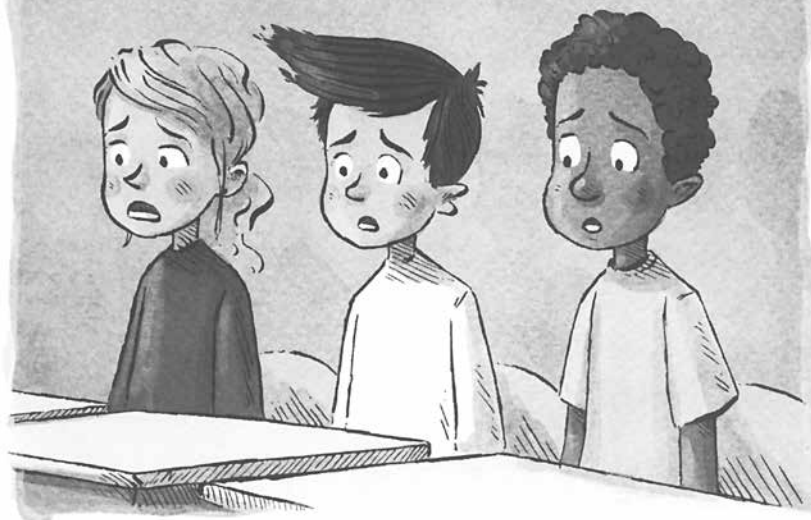
اورسون بیم معماری بود که حدود یک قرن پیش دبستان بیم را ساخته بود. اورسون بیم یک دانشمند دیوانه بود که راهی برای عمر جاودان کشف کرده بود: او تبدیل به دبستان بیم شده بود و دانش‌آموزان را می‌خورد تا

زنده بماند. دبستان بیم در واقع خود اورسون بیم بود. سم و دوستانش بارها با دبستان بیم جنگیده بودند. چند هفته‌ی پیش، آن‌ها واقعیت ترسناکی را کشف کرده بودند: اورسون بیم داشت سعی می‌کرد تا به شکل یک انسان با گوشت و پوست و استخوان دوباره به زندگی برگردد! فکر سم از این شاخه به آن شاخه می‌پرید: یعنی این مرد نوهی اورسون بیم است؟ نکند خود اورسون بیم باشد؟ نکند اورسون بیم واقعاً دوباره زنده شده باشد؟ سم سرش را چرخاند تا صورت آنتونیو و لوسی را ببیند. ترس و وحشت در صورت آن‌ها هم موج می‌زد.

تاپ!

آقای بیم دست‌هایش را به هم کوبید. تمام کلاس سرجایشان سیخ نشستند و به او نگاه کردند.

یک عضو دیگر از خاندان بیم؟



قلب سم داشت از جا کنده می‌شد. او چندبار اسم معلم را خواند. سم هربار امیدوار بود اسم دیگری را بخواند و دفعه‌های بیش اشتباه کرده باشد یا خیالاتی شده باشد. اما این‌طور نبود. اسم معلم جایگزین آقای بیم بود. سم با خودش فکر کرد: یعنی این مرد با اورسون بیم نسبت خانوادگی دارد؟

معلم گفت: «لطفاً کتاب علومتان را باز کنید. فصل هشت، ابزار و ساختمان سازی.»

یکی از دانش آموزان پرسید: «نمی شود فیلم آموزشی تماشا کنیم؟» یکی دیگر از دانش آموزها



پرسید: «یا اینکه نقاشی بکشیم؟»

آقای بیم تکرار کرد: «کتابتان را باز کنید. فصل هشت.» سم زیرچشمی نگاهی به دوستانش انداخت و کتابش را باز کرد. او باید با آن ها حرف می زد، اما نمی توانست! سم سعی کرد حواسش را روی درس متمرکز کند، اما فقط یک چیز در ذهنش تکرار می شد: آقای بیم، آقای بیم، آقای بیم...



بالاخره زنگ ناهار شد. خود آقای بیم اولین کسی بود که از کلاس بیرون رفت. او کیفش را قاپید و از کلاس بیرون پرید. نزدیک بود به دو تا صندلی و یکی از دانش آموزها برخورد و آن ها را روی زمین پرت کند!

سم در حالی که دنبال آنتونیو و لوسی راه می رفت گفت: «چه خوب است که هر سه نفرمان مبصر کریدور هستیم. حداقل این طوری می توانیم قبل از آنکه با بقیه ی بچه ها سر میز ناهار بنشینیم کمی درباره ی عجایب این مدرسه با هم حرف بزنیم!»



سه دوست در حالی که از کریدور می گذشتند با هم پیچ می کردند. سم گفت: «این معلم جدید خیلی شبیه اورسون بیم است. به محض اینکه دیدمش، تنم لرزید!»

رفتار ناهنجار



لوسی جواب داد: «بهتر است فعلاً هول نشویم. او به احتمال زیاد با اورسون نسبت خانوادگی دارد. مثلاً نوهی برادرزاده‌اش یا چنین چیزی است.»

سم گفت: «حق با توست.»

آنتونیو با در حالی که با هیجان دست‌هایش را در هوا بالا و پایین می‌برد، فریاد زد: «مگر بچه‌اید؟ معلم جدید ما زامبی است! او خود اورسون بیم است که به شکل یک مرده‌ی متحرک به زندگی برگشته!»

لوسی و سم خشکشان زد.

سم با خودش فکر کرد: نکند آنتونیو

درست بگوید؟



لوسی گفت: «اورسون بیم زامبی شده؟ مسخره‌بازی درنیاور، آنتونیو. زامبی وجود ندارد.»

آنتونیو در جواب گفت: «من هم فکر نمی‌کردم مدرسه‌ی زنده‌ی هیولایی وجود داشته باشد، اما حالا می‌دانم که وجود دارد!»

سم سرش را تکان داد و گفت: «به نظرم حق با لوسی است. معلم جدیدمان عجیب و غریب هست، اما دیگر زامبی نیست.»